اجازه نمی دهد برایش جواهرات بخرم
چیزی برای نگاه داشتن نمی خواهد
روی مویش گل های وحشی می کارد
و سپس- همه را به دریا پرتاب می کند
او شروع و پایان من است

او یک معماست-
زیباترین تأسف من-
هرگز او را درک نخواهم کرد
او معماست-
تنها قولی که می توانم حفظ کنم
حتی- در خواب هایم مرا به دام می کشد
هنوز نمی دانم او را چه نام نهم
می گوید- کلمه هیچ نیست
هر روز نام عوض می کند
تمام روز دروغ مصلحت آمیز می گوید
چه خوشبختم،
که او را از آن خویش بنامم
زیباترین تأسف من -
هرگز او را درک نخواهم کرد
او یک معماست،
تنها قولی که می توانم حفظ کنم
حتی در خواب هایم مرا به دام می کشد
او همه چیز این دنیاست
تعبیر نمی شود
اما- وقتی به روی من لبخند می زند
چون آتش است در باران
زیباترین تأسف من-
علت اینکه او معماست
تنها قولی که می توانم حفظ کنم
حتی در خواب هایم مرا به دام می کشد
او معماست
بهانه نیست- بی گناهی ست
ولی-
اجازه نمی دهد،
که تو ملتفت شوی
و درست به همین دلیل- او یک معماست

او معماست

Bonjovi

بن جووی

مترجم: ملک تاج طیرانی

مسجد سلیمان، مادرم!

برای «سر آرنولد رینولدز»

انگار می دانم کجا باید بمیرم
یا در کدامین سرزمین مأوا بگیرم
انگار می دانم چرا در من کسی نیست
در من که در شعر جهان، جویی جگیرم
گویی که در حجمی ز شب در پیچ و تابم
گویی که در شب های گیسویت اسیرم
من در حریم امن تو - از شرم دیدار
چون شاخه های بید مجنون سر به زیرم
انگار در عریانی ی پائیز دنیا-
- پیراهنی سر سبز از جنس حریرم
مسجد سلیمان - مادرم - از یاد رفته
می خواهم اینجا در خودم - تنها بمیرم.

فرزاد نصیری شهنی
مسجد سلیمان

سایه ی حلقه ی داری...

سایه ی حلقه ی داری که به دیوار من است
آخرین خاطرات از شب دیدار من است
شب فروریخته بر جن زده ویرانه ی من
شب ویران شده آوار بر آوار من است
سایه هایی بی سر پیچ پیچ و تشویش و هراس
شبحی سرگردان در پی آزار من است
یک نفر خویشتن آویخته از سیم چراغ
گند مرداز پراکنده در انبار من است
هیس!
گوش خوابانده کسی پشت در خانه ی من
کیست؟ همسایه ی دیوار به دیوار من است.

مهدی ملکی - تبریز

بودن

خورشید را ندیدم
در آن هنگام
که تو را
در نهایت بودن
احساس کردم

خاموش

کشتی ها لنگر زده اند
حرکت خاموش است
و آب بیمار
و البته
مانیز
به امید
وزیدن بادی
نشسته ایم
بیمار
بیمار

صاباح بهادر

(۱)
یک نفر
در دورترین نقطه ی جهان
حرف مرا می فهمد
یک نفر،
کافی ست
من زنده ام.
(۲)
از سوراخ کلید نگاه می کنیم جهان را
وگرنه
بزرگ تر از این حرف هاست.
باور کنید
تقصیر کسی نیست
(۳)
بزرگت راه همت
بزرگ راه جلال آل احمد
خیابان دکتر شریعتی
خیابان دکتر بهشتی
پل صدر
میدان انقلاب
میدان آزادی
زندان قصر
پادگان حشمتیه
میدان امام حسین.
تهران بزرگ
شهر خوبی ست
تمام نمی شود.

سحر میناوی

دربارهٔ یک شاعر

محمد محمدی (آشور)

نگاهی به مجموعه شعر
(این همه ردپای تو تا کجاست که می رود)

مهری رحمانی

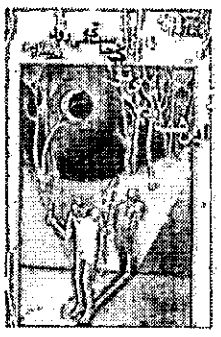

اگر باور کنیم که شعر مرز میان ادبیات و هنر را در خود حل کرده، دستی بر عالم هنر و دستی دیگر بر عالم ادبیات دارد، به اهمیت رسالت این توتیای واژه پی خواهیم برد و با به دنو کروچه هم آوا خواهیم شد که هنر، شهودی عاطفی است.

آشور که شاعری جوان امّا پر تجربه است با انتشار اولین مجموعه شعر خود این همه ردپای تو تا کجاست که می رود که در عین بلندی نامی کوتاه است پا به عرصه ی شاعران معاصر نهاده است.

آشور طی تجربیات متعدد به زبان خاص خود رسیده و شعر او نمایانگر امضای اوست او در زبان و بهره گیری از بعضی فرمول های خاص خود موفق بوده بطوری که کمتر دچار تکرار های خسته کننده شده است و فرمول های زبانی خود را به شکل های خاصی به کار می گیرد که از خطر تکرار تا حد زیادی مصون بماند الیتراسیون یا نغمه ی حروف در شعر آشور جلوه ای خاص و عاطفی دارد: خشکم نمی زند از ترکه های تر/که می زنی کف پاهای نازکش/ کبود می زند از ترکه نار در چشم خیس و /خشک در گلو خراش می دهد....»
صفحه ۵۰

در شعر او زایش واژگانی و تجانس و هم خوانی واژه ها و نغمه حروف به زیبایی در کنار هم نشسته و شعری بی کم و کاست را ساخته اند.

باز بسته می کنم /دفتر شعرم را/بسته را که باز می کنی/قاب عکسی که ترا/آینه ای که مرا حتما/و یارها ای کاش/که فاش می شود/از زبان بسته ای که / بسته بودمش!

واژه های باز و بسته، زبان بسته بودمش و همچنین واژه های کاش و فاش در جای خود خوب نشسته اند و هیچ کلمه ای در این شعر خواننده را آزار نمی دهد.

جاهای گنگ شعر که ظاهراً معنا گریزند در عمل باعث تاویل پذیری هرچه بیشتر شعر می شوند و بر زیبایی و ژرفای شعر افزوده اند.

همخوانی واژه ها هم بصورت افقی و هم بصورت عمودی چشمگیر است. تکرار بعضی از واژه ها جهت تاکید و یا پژواک آن کلمه یکی از ویژگی های شعر آشور است که گاه خسته کننده می شود:

دارم از این سرماسُر می خورم/به سمت
بهار قار....قار.....قار داری باغ می شوی /باغی
سبز /نبض... نبض.... نبض.../چه تند می زند
دلم! دُر این شعر حذف یکی از قارها و یکی از
نبض ها شاید بر زیبایی شعر بیافزاید.

در این نمونه که "بی مقدمه ص ۱۳" نام دارد لحظه های درخشانی هم به چشم می خورند نظیر "به نبض من می ریزی" و یا "برف از موهایم لیز می خورد"

در تمام اشعار شاعر همخوانی واژگانی چنان است که به موسیقی و وزن درونی شعر کمک نموده و هیچ واژه ای نت خارج نمی زند، مثلا در شعر از شور به ماهور ص ۱۵ واژه های نت، گام، شور، زخمه، ماهور، گوشه و کوک همگی از اصطلاحات موسیقی هستند که در این شعر با چند معنا به راحتی در کنار هم لغزیده اند بدون اینکه عمد و یا تصنعی در کار باشد، و خود جوشی واژگانی کاملا مشهود است. پایان بندی شعر هم پایانی بلامنازع و زیباست:

کوک نمی شدم به گام بعدی ات ای
کاش/دور نمی شدی/که بگویم/شعرا دارد از
نت بیرون می زند/این دل"

غافل گیری نیز یکی از وجوه مشخصه شعر آشور است که بی نیاز از ضربه زنی آنی آرام آرام پیش می رود و ناگهان در مقابلت می ایستد: به هر دری بزنی باز نمی شود/جز دهان کسی که می گوید: /نیست.../ کسی خانه نیست؟ /به هر خانه ای که /سر بزنی هم /سر خورده باز/باز می گردی به دور خودت/ با پاهایی کوتاه تر ازدستهای کوتاهت از همه چیز/که به هیچ کلیدی نمی رسد/نگرد!/این کلید گمشده/به هیچ قفلی نمی خورد" ص ۱۷

که اگر چه بنظر می رسد شاعر در پایان حکمی صادر کرده، اما او به نوعی احساس یاس خود را بیان می کند و این مقصد نیز به خوبی به انجام رسیدهٔ است.

پایان بندی شعر، مخاطب را در حزن شاعر سهیم می کند و به او اجازه همدردی می دهد حذف فعل نیز که در اشعار محمدی به چشم می خورد به گونه ای خاص و متفاوت صورت می گیرد بطوری که تقلید به نظر نمی رسد بلکه برداشتی تازه از یک واقعه است. حذفی است که در بیت مستتر است، خواننده می شود و تحمیلی نیست:

با چشم های ایستاده ورد می خوانند/
چشم هایم را../ته باید باز بماند/ و می بندم
گوش هایم را که شعر نگویم/می گویم.... و یا
در گوش هایم سرنا/و دلم در سینه دهل.... می
زنند!

همهمه ای در من ص ۳۹

شالوده شکنی در روح زبان نه در فیزیک و جسم آن، به زیبایی در شعر آشور نشسته آن گونه که ناخود آگاه دل به تحسینی صمیمانه فرو می ریزد:

"من قصد کرده ام که می آیی/ شایدتر از همیشه" ص ۳۰ و یا در جایی دیگر:

انگشت هایی که چقدر به هر انگیشتری
می آید.ص ۶۶

و یاد در نمونه ای دیگر:

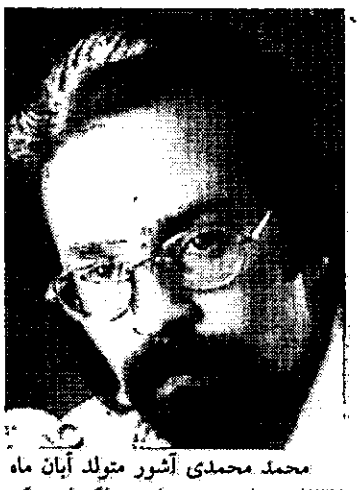

محمد محمدی آشور متولد آبان ماه ۱۳۵۱ است. این همه ردپای تو تا کجاست که می رود اولین مجموعه شعر اوست که سال گذشته به اهتمام انتشارات شولا روانه بازار شد البته با همان دشواری هایی که مانع نشر آثار شاعران جوان است.

و باز... بازی از اول/ نوبت کیست که
بمیرم؟ ص ۵۶

از این قبیل لحظه های نامتعارف و زیبا که بر وسعت و زیبایی روح زبان می افزاید در شعر محمدی آشور فراوان به چشم می خورد.

قافیه و مضمون در بعضی از شعر های آشور راه می یابند بی آنکه به تکرار گذشته ها برگردند و تصنع یا تعمدی در بکار بردن آنها حس شود.

زیستیم/و گریستیم/ ما نیستیم اهل همین
هزا و حوالی/حوا ولی فریمان داد/ آدم آدممان
کرد مثلاً /چیزی میان فرشته وشیطان/ نشد
فرشته که پاشیم/شیطان ولی/نشد که نپاشیم
نشد که نشد ص ۸۰

گرچه بازی های زبانی و توجه به ساختار در شعر آشور بر مضمون گرایی و معنا پروری غلبه دارد اما اغلب در سطح شعر نمانده بلکه در لایه های درونی شعر محلول و یا در متن پیوسته گردیده اند، آنگونه که شعر معنا گریز به نظر می رسد اما در واقع معنا از مخاطب فاصله گرفته تا او را بدنبال خود به ژرفای شعر ببرد.

"چیزی حدود منتظرش هستم در این حوالی ناقوس می زنند/باید ترانه ای بر دوش شاعر خود شاید.../ تابوت/ از راه می رسد /وقتی تمام منتظرم هستم/مردی شبیه من /بر دوش شعر خودش انگار تشبیح می شود! شاید ترانه ای ص ۱۰۳" برای اغلب اشعار این دفتر می توان خوانشی نوشت و روح مستور آنها را برهنه شنید. اما کالبد شکافی همه اشعار یک شاعر بر چند شعر از مجموعه خالی از اشکال است.

محمد محمدی (آشور) بی تردید از شاعران قابل توجه در آینده ای نه چندان دور خواهد بود که بعد از مجوعه اشعار علی آموخته نژاد و گرانبار موسوی و علیرضا آدینه از شاعران جوان و موفق دهه هفتاد چشم شعر دوستان به این مجموعه روشن گردیده است. با آرزوی موفقیت روز افزون برای این شاعر پر تلاش در عرصه سرودن و نقد که در این زمینه نیز از او خوانده ایم.

گفتگو با محمد محمدی

شهاب نادری مقدم

شما تجربه شعر کارگاهی را دارید تا چه حد به شعر کارگاهی اعتقاد دارید و آیا این مقوله می تواند نقطه قوتی برای شعر جوان باشد؟

من چند ماهی خدمت آقای باباچاهی در کرج بودم دو سالی هم می شود که در جلسات کارگاهی آقای صالحی شرکت می کنم. در رابطه با نقش کارگاههای شعر در شاعر شدن یا شاعر تر شدن افراد باید عرض کنم که طبیعتا کارگاه ها شاعر نمی سازند ولی می توانند نقش کاتالیزور و تسریع کننده داشته باشند. شعر هنری است شدیدا انتزاعی و موهبتی است که باید در وجود فرد باشد. اما این موهبت نیاز به پرورش نیز دارد کارگاهها می توانند این روح شاعرانه را پرورش دهند و در پرورش زبان و تفکر فرد نقش کاتالیزور را ایفا کنند. خود من از دوازده یا سیزده سالگی می نوشتم ولی چیزهایی که ظرف این دو سه سال آموختم بدون حضور در کارگاههای شعر ما زمان بیشتری را طلب می کرد. در کل حضور در کارگاهها را ثبت می دانم. وجود افراد مطلع به عنوان راهنما، تضارب آرا و افکار در فضای آزاد کارگاه، و در نتیجه کسب تجربه های تازه و متنوع را می توان از ویژگی های مثبت این کارگاهها دانست.

ردپای آشور را در کدام یک از جریانات شعری باید جستجو کرد؟

من خودم را وابسته به هیچکدام از جریانات شعری نمی دانم. من سعی می کنم تئوریهای مختلف را بخوانم، حلاجی کنم و آنهارا درون من شعری خود حفظ تمایم و هنگام فوران هر چه آمد خوش آمد. طبعاً آنچه درون من شده بود در شعرم خود را بروز می دهد البته این به آن به این معنا نیست که من از هیچ شعر یا شاعری متاثر نبوده باشم که این غیر ممکن است هر شاعری به نوعی وامدار شاعران گذشته و یا هم دوره خود می باشد من هم از این امر مستثنی نیستم اما تمام تلاشم بر این موضوع بوده که این تاثیر خلاقانه باشد نه مقلدانه و بتوانم از امکاناتی که شاعران دیگر فرا روی شعر امروز گذاشته اند استفاده خلاقانه کنم. که در نهایت به یک متن مقلدانه تبدیل نشود از براهنی و رویایی و صالحی بگیر تا عبدالرضایی و باباچاهی و احمد رضا احمدی و حتی تا حافظ و مولانا و رودکی. ولی این استفاده نباید مقلدانه و دزدانه باشد من از سپید خوانی های باباچاهی به سطرهای خودم می رسم و از اندیشه مولانا و شگردهای حافظ. شعر من ادامه تمام شعرهای پیش از من است اما از همه اینها که بگذریم مشک آن است که خود ببوید.

با توجه به اینکه در کارگاه باباچاهی حضور داشته اید برخی رگه های پست مدرن در شعر شما وجود دارد، مثلا عدم قطعیت و یا بازیهای زبانی پیرامون این مقوله برایمان صحبت کنید؟

من فکر نمی کنم خود آقای باباچاهی هم خود را یک شاعر صد در صد پست مدرن بداند او داعیه دار شعر دیگر یا شعر متفاوت است و البته تفکر حاکم بر شعر باباچاهی به پست مدرن ها و تئوری های آنها نزدیک است، اما پست مدرن هنوز یک مکتب کاملا تعریف شده و بسته شده نیست و هنوز پست مدرن ها به یک جمع بندی کلی نرسیده اند و لا اقل من تعریف جامع و کلی در رابطه با پست مدرن نخوانده و نشنیده ام البته بعضی از مؤلفه های آنها مانند پلی فونیک، عنصر طنز، عدم قطعیت و شگردها و بازی های نحوی در بعضی از شعر های من وجود دارد، اما عنصر اصلی در این مکتب تفکر است و تفکر در شعر من تفکری پست مدرنی نیست گاه در جایی ممکن است به آن نزدیک شده باشم مثلا جایی که من از عدم قطعیت می گویم. اما من این موضوع را از پست مدرن نیاموخته ام بلکه آموخته ای است از شعر کلاسیک به هر حال من از آقای باباچاهی بسیار چیزها آموختم ولی ایشان هم در کارگاه شعرشان سعی در همسان سازی شاگردان کارگاه نداشته اند ما شعر خودمان را می گفتیم با این توضیحات من خود را شاعری پست مدرن نمی دانم.

به نظر شما بازی های زبانی در شعر شاعران جوان گهگاه به تخریب زبان منجر نمی شود؟

به گمان من بازیهای زبانی می تواندبه عنوان یک امکان مانند سایر امکانات شعری (از وزن و قافیه گرفته تا صنایع شعری و...) در خدمت شعر امروز قرار گیرد به شرطی که در حد یک شیرین زبانی باقی نماند و به شعر ابعاد گسترده تری دهد و بر خلق موقعیت های مختلف بینجامد دلیل استفاده من هم از بازیهای زبانی همین است. قصد دارم پرده ای به پرده های دیگر شعر بیافزاید. مثلا برای ایجاد نوعی طنز در شعر و یا رسیدن به هر منوتیک و.....